



بررسی علل کناره‌گیری روحانیت شیعه از سیاست در دوران رضاشاه

مهدی فرهادی قلاتی^۱

۱. دانشجوی کارشناسی‌ارشد تاریخ ایران اسلامی، دانشگاه شیراز mahdifarhadi1992@gmail.com

خلاصه

این پژوهش به بررسی علل کناره‌گیری روحانیت شیعه ایران از سیاست در دوره رضاشاه پهلوی می‌پردازد. روحانیون در عصر مشروطه با ائتلاف با نیروهای ترقی‌خواه توانستند استبداد قاجار را به چالش بکشند و در بسیج مردم نقش محوری ایفا کنند. با این حال، ناکامی‌های مشروطه در دهه ۱۲۹۰ خورشیدی از جمله گسترش ناامنی، ضعف اقتصادی و فروپاشی اقتدار دولت مرکزی، موجب دلسردی روحانیون شد. کودتای ۱۲۹۹ و اقدامات رضاخان در ایجاد ثبات و تمرکز قدرت، همراه با جلب اعتماد نسبی روحانیت، زمینه‌ساز حمایت یا سکوت آنان در مسیر سلطنت وی گردید. اما رضاشاه پس از دستیابی به قدرت، سیاست‌هایی را در پیش گرفت که نفوذ سیاسی و اجتماعی روحانیون را در عرصه عمومی محدود ساخت. واکنش اغلب رهبران روحانی در این دوره اتخاذ رویکرد «مدارا» و «ارشاد» بود و تنها معدودی مانند حاج آقا نورالله اصفهانی و سیدحسن مدرس به مقاومت جدی پرداختند. در نتیجه، روحانیت از صحنه سیاسی کشور کنار رفت، هرچند نفوذ اجتماعی خود را در میان توده‌ها حفظ و حتی تقویت کرد.

واژه‌های کلیدی: روحانیت شیعه، رضاشاه پهلوی، نفوذ سیاسی روحانیت، نفوذ اجتماعی روحانیت، مذهب، سکولاریزاسیون در عصر پهلوی.



۱. مقدمه

روحانیت شیعه در ایران از برآمدن صفویه تا به امروز نقش مهمی در سیاست و اجتماع ایران ایفا کرده است. در دوران قاجار با تنگ‌تر شدن حلقه استعمار به دور کشور، این نهاد روحانیت بود که با مقبولیتی که نزد عامه مردم داشت وارد صحنه شد و با رهبری جنبش تحریم تنباکو، استعمار غربی و استبداد شرقی را توأمان شکست داد. به داوری نیکی کدی، این جنبش که طی سال‌های ۱۸۹۱-۱۸۹۲ م (۱۳۰۹-۱۳۰۸ ق) در مخالفت با اعطای امتیاز انحصار تنباکو به یک شرکت انگلیسی در ایران شکل گرفت، در ابعادی کوچک‌تر حاوی همان ویژگی‌هایی است که بنا بود بار دیگر در انقلاب مشروطیت ایران (۱۳۲۴-۱۳۲۷) پدید آید [۱]. پانزده سال بعد همین روحانیت نقش بسزایی در هر دو جناح مخالف و موافق انقلاب مشروطیت ایفا کرد. در نهایت با اتحاد منورالفکران و روحانیون هوادار مشروطه، این جنبش به پیروزی رسید. اما وقایع بعدی که در پی آمد شیرینی پیروزی را بدل به تلخی ناگواری کرد. مشروطه آن چنان که انتظارش می‌رفت نه توانست به درستی نظم و قانون را بر کشور حکم‌فرما کند و نه رفاه و آسایشی برای ایرانیان فراهم آورد. علت این امر را می‌توان در تندروی‌های برخی مشروطه‌خواهان، فشار دولت‌های روس و انگلیس، فعالیت‌های طرفداران استبداد، وقوع جنگ جهانی اول و ... جستجو کرد. اما هرچه بود مشروطه راه به جایی نبرد که می‌بایست. این امر موجب سرخوردگی بسیاری از علما و روحانیون و کناره‌گیری آنان از سیاست شد.

در مقابل میدان برای بازی حریف منورالفکر هوادار مدرنیته خالی شد و در سال‌های پادشاهی رضاشاه، با سیاست‌های تحدید نفوذ روحانیت توسط حکومت از یک سو و کناره‌گیری علما و روحانیون از سیاست از سوی دیگر، قدرت و نفوذ روحانیت نه فقط در عرصه سیاسی که در سطح اجتماع نیز رو به کاهش نهاد. در این دوره روحانیت به جز مقاطعی محدود دیگر در سیاست ایران نقش برجسته‌ای ایفا نکرد. از موارد معدود اعتراضات سیاسی به رهبری روحانیت در این دوره می‌توان به مهاجرت علمای اصفهان به قم به رهبری حاج آقا نورالله نجفی اصفهانی در اواخر مهر و اوایل آبان ۱۳۰۶ در اعتراض به نظام وظیفه اجباری و قیام مسجد گوهرشاد در سال ۱۳۱۴ که قیامی مقطعی بود اشاره کرد [۲]. این مقاله بر آن است که انفعال روحانیت را در عرصه سیاست در بازه زمانی آذر ۱۳۰۴ تا شهریور ۱۳۲۰ یعنی دوران پادشاهی رضاشاه بررسی کند.

۲. پیشینه پژوهش

فلاح توت‌کار و پرویش [۳] در مقاله‌ای با عنوان «رضاخان و تلاش برای جلب اعتماد روحانیت» به بررسی اقدامات رضاخان در جهت جلب اعتماد و همراهی روحانیون پرداختند. نویسندگان این مقاله با بررسی پیشینه رضاخان در توجه به شعائر مذهبی، به اقدامات ضدمذهبی او پس از رسیدن به سلطنت می‌پردازند. پورآرین و همکاران [۴] در پژوهش دیگری به بررسی رابطه حکومت پهلوی اول و تحدید قدرت و نفوذ روحانیت توسط رضاشاه می‌پردازند. نویسندگان با آوردن مثال‌هایی از اقدامات رضاشاه مانند اصلاحات نظام قضایی، تأسیس سازمان اوقاف، کشف حجاب و ... به شیوه‌های تحدید نفوذ روحانیت در دوران رضاشاه می‌پردازند. پرویش [۵] در مقاله‌ای تحت عنوان «علما و انقراض قاجاریه» به بررسی موضع‌گیری روحانیون به انقراض سلطنت قاجار و برآمدن سلسله پهلوی می‌پردازد. نویسنده در این مقاله اشاره می‌کند که رضاخان با شرکت در مراسم‌های مذهبی مانند دهه محرم و سفر زیارتی به قم و احترامی که به علما و روحانیون می‌گذاشت توانست حمایت بخش مهمی از روحانیون را در انقراض سلطنت قاجار و برآمدن سلسله پهلوی جلب کند.



۳. زمینه تاریخی

در ادامه به بررسی زمینه تاریخی حضور روحانیت شیعه در صحنه سیاسی می‌پردازیم.

۳-۱. اندیشه سیاسی شیعه در عصر غیبت

در نهاد اسلام، رهبری سیاسی از رهبری دینی جدا نبوده است. در دوره پیغمبر (ص) و حتی به شیوه‌های دیگر در دوره خلفای راشدین، سیاست و دیانت دو روی سکه حکومت بوده است. یعنی حکومت، حکومت دینی بود و رهبر دین، رهبر سیاسی هم بود [۶].

ساختار و مبانی اندیشه سیاسی سنتی در ایران و تداوم و تحول بسیاری از عناصر فکری آن در عصر قاجار و مشروطه با میراث کهن و سنتی تلقی شیعه از اصول اعتقادی انحصار حق حکومت امام معصوم (ع) در جامعه اسلامی و غاصب انگاشتن هر نوع حکومت غیرمعصوم در زمان غیبت و انتظار آرمانی ظهور و رجعت امام غایب (ع) و تشکیل تنها حکومت عدل جهانی در آخرالزمان پیوند تنگاتنگی داشت. پیروزی علمای اصولی به رهبری آیت‌الله محمدباقر بهبهانی بر اخباریان در عصر قاجار، زمینه را برای افزایش نفوذ اجتماعی علمای شیعه اصولی در میان توده مذهبی فراهم کرد [۷].

از اواخر قرن دهم دو نظریه در میان فقهای شیعی شکل گرفت: نظریه سلطنت مسلمان ذی‌شوکت و نظریه سلطنت مأذون از فقیه جامع‌الشرایط یا ولایت انتصابی عامه فقها. براساس نظریه سلطنت مسلمان ذی‌شوکت، بدون توجه به اینکه سلطان قدرت خود را چگونه و از چه طریقی به دست آورده و بی‌آنکه منصوب یا مأذون از جانب فقها باشد، اگر توانایی لازم را برای اداره جامعه و دفاع از مسلمانان در برابر اجانب و کفار داشته باشد و ظواهر شریعت را رعایت و علمای دینی را محترم و اختیارات آنان در امور شرعیه را به رسمیت بشناسد، می‌توان حکومت و سیاست را به او سپرد تا در کنار فقها حافظ بیضه اسلام باشد [۷].

۳-۲. روحانیون در جنبش مشروطه

جنبش مشروطیت ایران با حضور فعال روحانیونی چون سیدعبدالله بهبهانی و سیدمحمد طباطبائی به پیروزی رسید. اما نتیجه آن چنان که باید مطلوب نبود. منورالفکران ایرانی که در نتیجه آشنایی با تحولات جدید در اروپا درصدد اصلاحات سیاسی برآمده بودند از آنجایی که فاقد پشتوانه اجتماعی لازم بودند، با ورود روحانیون به عرصه مبارزه با دولت مستبد به فکر ایجاد ائتلاف موقت با روحانیت افتادند. مشروطه یا حکومت مردم به مثابه یکی از بنیان‌های اصلی تمدن غربی بود که منورالفکران آن را اخذ کرده و به نشر آن اقدام کردند. روحانیت مترقی نیز از طریق این منورالفکران با مشروطه آشنا شده، به آن گرایش یافت و با تفسیر اصولی و شرعی به پشتیبانی آن درآمد [۸]. اما این دسته از روحانیون درک درستی از مشروطه نداشتند و عمده آگاهی خود را از منورالفکران مشروطه‌خواه می‌گرفتند. برای مثال به باور حائری، ملکم با اینکه از تفاوت تئوری مشروطه غربی با مبانی اسلام آگاه بود، اما هرگز به شیوه آشکاری آن را بیان نکرد. ملکم به کرات مذهب را می‌ستود و علما و مجتهدان را اهمیت و مقامی ویژه در امور کشور می‌داد و آشکارا می‌گفت که نظام نو با اسلام منافاتی ندارد و قانون اسلام کامل‌ترین قوانین جهان است [۹]. شاید بدین‌سان درصدد «ملاحظه فناتیک اهل مملکت» [۶] بود و می‌کوشید از جایگاه اسلام و علما در جامعه ایران برای نیل به مقصود خود که استقرار قانون و مشروطیت بود بهره ببرد.



در مجموع روحانیت مترقی از مشروطه پشتیبانی کرد چرا که به نظرش حکومت مشروطه از بهترین انواع حکومت‌ها بود. تقابل فکری این دو گفتمان از همان سال‌های آغازین تصویب قانون اساسی شروع شد تا این که کم‌کم علما از مشروطه کناره‌گیری کردند [۸]. کسروی می‌نویسد:

«چون پیشگامان جنبش ملایان بودند تا دیری سخن از شریعت و رواج آن می‌رفت و انبوهی از مردم می‌پنداشتند که آنچه خواسته می‌شود همین است. سپس کم‌کم گفت‌وگو از کشور و توده و میهن‌دوستی و اینگونه چیزها به میان آمد و گوش‌ها به آن آشنا گردید و بدین‌سان ... ناسازگاری این دو خواست، آزادی‌خواهان و ملایان را از هم جدا گردانید ... نتیجه [آنکه] آزادی‌خواهان دیگر یاد شریعت و رواج آن نکنند و سر هر کاری نیاز به پرک خواستن از ملایان ندارند [۱۰].»

پس از فتح تهران و افتتاح مجلس دوم، عملکرد دموکرات‌ها در وضع و تصویب قوانین عرفی و سکولار، درج مقالات شدیدالحن علیه سنت و سنت‌گراها در روزنامه‌ها و شب‌نامه‌ها، اعدام شیخ فضل‌الله که به هیچ وجه مورد پذیرش علما نبود، اقدام انجمن‌ها، احزاب و گروه‌های مسلح تهران در جنگ با یکدیگر، اختلاف میان مشروطه‌طلبان که نمونه آن ترور آیت‌الله بهبهانی بود و به ویژه برآورده نشدن انتظارات جامعه درخصوص برقراری نظم، امنیت، رفاه، برابری، عدالت و دفع بیگانگان بعد از انقلاب مشروطه موجب کناره‌گیری بسیاری از علما و روحانیون از سیاست و مشروطه گردید. کسانی چون آیت‌الله طباطبایی خانه‌نشینی را برگزیدند و علمای نجف نیز دلسرد از مشروطه ناظر ویرانی مملکت پس از انقلاب ۱۲۸۵ شدند بدون آنکه شاهد برقراری عدالت و اجرای شریعت باشند [۱۱].

فیرحی نیز می‌نویسد مشروطه انقلابی نبود که بر خواست و اندیشه یک طبقه یا نیروی اجتماعی خاص استوار باشد. گروه‌ها و نیروهای اجتماعی متعددی مشروطه را ایجاد کردند. اما آن‌ها به جای گفت‌وگو به درگیری با یکدیگر پرداختند که نتیجه آن چیزی جز آشوب، ناامنی، گرسنگی و بیماری برای کشور نبود و موجب شد که روحانیت خسته از درگیری و دلسرد از سیاستمداران از صحنه کناره گیرد و میدان را به سود مستبدان و حامیان آن‌ها خالی گذارد [۱۲].

۴. کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و به قدرت رسیدن رضاخان

کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ از نقاط عطف مهم تاریخ معاصر ایران محسوب می‌شود. نقطه عطفی که موجب شد رضاخان میرپنج که افسری در بریگاد قزاق بود تا مقام پادشاهی ایران صعود کند. در ادامه به رابطه رضاخان و روحانیت می‌پردازیم.

۴-۱. روحانیت از کودتای سوم اسفند تا آغاز پادشاهی رضاشاه

رابطه رضاشاه با روحانیون شیعی و نهادهای مذهبی را می‌توان به دو دوره تقسیم کرد. در دوره نخست او در پی جلب نظر و حمایت روحانیون بود. اما در دوره دوم سیاست سکولاریزه کردن جامعه و مبارزه با روحانیون شیعه را در پیش گرفت [۱۳].



پس از کودتا، سیدضیاءالدین طباطبایی تنها برای چند ماه به نخست‌وزیری رسید. رضاخان پس از برکناری سیدضیاء در ۱۳۰۰ در آغاز با بزرگان میانه‌رو و حزب اصلاح‌طلبان که وارث حزب اعتدالی بود متحد شد. کسانی را که سیدضیاء بازداشت کرده بود را آزاد کرد و با زمین‌داران بزرگ و همچنین علمای برجسته متحد شد. او همچنین علمایی را که انگلیسی‌ها از شهرهای مقدس شیعی [عراق] اخراج کرده بودند با آغوش باز پذیرفت [۱۴]. در واقع ایران تنها پایگاه امن برای علمای تبعیدی می‌توانست باشد. بنابراین، علما خواستار ثبات هرچه سریع‌تر ایران و ایجاد حکومتی متمرکز بودند تا در صورت لزوم از آن‌ها حمایت کند. لذا آنان انتظار داشتند که رضاخان این پشتیبانی را به عمل آورد. این عمل موجب شد تا رضاخان با حمایت علمای مهاجر، مخالفت‌های ایجاد شده علیه خویش را مهار کند. به همین خاطر رضاخان تلگرافی به کرمانشاه فرستاد و ابراز احترام خود به علما را عرض کرد. در تلگرافی که رضاخان وزیر جنگ به علما و مراجع تقلید مهاجر فرستاد ورود ایشان را به کرمانشاه خیرمقدم گفت. وی خطاب به ایشان نوشت: «به امیرلشکر غرب هم که این دو روزه وارد و شرفیاب می‌شود دستور مؤکد داده شده است که در اطاعت فرمایشات خودداری ننمایند» [۵]. رضاخان همچنین با تعطیل کردن مغازه‌های مشروب‌فروشی، تئاتر، سینما، فوتوگراف‌ها (عکاس‌خانه‌ها) و کلوب‌های قمار بنای دوستی و آشنایی با روحانیون را نهاد. در نتیجه برخی از علما به حمایت از وی پرداختند و برخی دیگر در برابر حکومت وی سکوت اختیار کردند [۳].

۲-۴. جمهوری‌خواهی رضاخان

در مهرماه ۱۳۰۲ رضاخان به نخست‌وزیری رسید و احمدشاه رهسپار اروپا شد. رضاخان که اینک اداره تمام کشور را در دست داشت، به این فکر افتاد که آخرین پله برای رسیدن به قدرت، یعنی حذف کامل خاندان قاجار را با طرح جمهوریت طی کند. وی برای اجرای این اندیشه به همکاری و کمک رهبران مذهبی، حتی شخصیتی غیرسیاسی مانند آیت‌الله حائری، نیاز داشت. هدف سردار سپه از جمهوری‌خواهی پایان بخشیدن به سلسله قاجار بود. در زمستان همان سال مبارزه‌ای شدید در مطبوعات به حمایت از جمهوری‌خواهی آغاز شد که یکی از مهم‌ترین شعارهای آن «نابودی نظام سلطنتی و آخوندی و هدایت مردم به سوی انقلاب اجتماعی» بود. هرروزه مقالاتی به هواداری از جمهوری همراه با دشنام‌هایی به شاه چاپ می‌شد و هیچ‌کس هم جلوی آن را نمی‌گرفت [۵ و ۱۵].

اما اقدامات او و طرفدارانش و زمینه‌سازی تئوریک نشریاتی چون حبل‌المتین و ایرانشهر برای جمهوریت، با مخالفت مردم، بازاریان و رهبران مذهبی مواجه شد. علت مخالفت آن‌ها، ریشه در مسائل مذهبی داشت. زیرا آن‌ها معتقد بودند که جمهوری با دین مغایرت دارد. از نظر آنها جمهوری مساوی با بی‌دینی بود. آن‌چه که روحانیان را به چنین طرز تلقی از جمهوری وامی‌داشت، ناشی از جریاناتی بود که در کشور همسایه، ترکیه، اتفاق می‌افتاد [۵]. همگام با اظهار این مطلب از سوی مدرس که حمله به سلطنت، حمله به شرع مقدس است، اولیای اصناف، اعتصابی همگانی در بازار تهران و یک راهپیمایی عمومی از مسجد جامع به سوی ساختمان مجلس ترتیب دادند. شعار اصلی اعتراض‌کنندگان این بود: «ما تابع قرآنیم؛ جمهوری نمی‌خواهیم». در این حال احزاب تجدد و سوسیالیست با پشتیبانی شورای متحده، در طرف دیگر ساختمان مجلس تظاهراتی متقابل به راه انداختند. شاهدان مخالف مدعی شدند که جمع جمهوری‌خواه بیش از یک‌صد نفر را به خود جلب نکرد. رضاخان نیز با مشاهده عدم تعادل بین دو تظاهرات و خطر ناآرامی عمومی، بی‌درنگ سازش کرد و از اکثریت مجلس خواست لایحه را پس بگیرند [۱۶]. سپس به منظور تحکیم موقعیت خود به بهانه تودیع با علمای مهاجر که قصد بازگشت به عتبات را داشتند به قم سفر نمود و در آنجا ضمن ملاقات با سیدابوالحسن اصفهانی، نائینی و حائری، به درخواست آنان مبنی بر توقف جمهوری‌خواهی پاسخ مثبت داد [۳].



در بازگشت علما به عراق نیز رضاخان دستور داد سردار رفعت آنان را تا عراق همراهی کند. نائینی و دیگر علمای مهاجر پس از بازگشت به عتبات که با مساعی و دخالت رضاخان صورت گرفت به عنوان تشکر تلگراف مبسوطی همراه با تمثال امیرالمؤمنین (ع) را که در خزانه امام محفوظ بوده است به عنوان حرز برای او ارسال کردند [۳].

به این طریق رضاخان که موقعیتش در ماجرای جمهوری خواهی نزد علما و روحانیون به خطر افتاده بود، با یک عقب‌نشینی به‌موقع، موقعیت مستحکمی نزد علما به دست آورد.

۳-۴. خلع احمدشاه و تفویض قدرت به رضاخان

با شکست پروژه جمهوری خواهی، رضاخان و هوادارانش تلاشی دیگر برای براندازی سلطنت قاجار را آغاز کردند. از اوایل ۱۳۰۴ رضاخان به شکلی آشکار اعلان کرد که «ادامه وضع موجود برایش میسر نیست و مملکت باید میان او و [احمد] شاه یکی را برگزیند. در آن ماه‌ها احمدشاه در اروپا به خوشگذرانی، قمار و سرمایه‌گذاری در بازار بورس مشغول بود. وقتی از اقدامات رضاخان در تهران اطلاع یافت، بر آن شد که هرچه زودتر به ایران بازگردد؛ اما از این کار هراسناک بود چون از رضاخان می‌ترسید [۱۷].

انصراف احمدشاه از بازگشت به تهران رضاخان را بر آن داشت تا تصمیم خود را برای انقراض قاجاریه به جلو اندازد. از این‌رو، به عمال خود در شهرستان‌ها دستور داد تا با راه انداختن تظاهرات و ارسال تلگراف به مجلس و ریاست‌الوزرا، علناً خواستار عزل احمدشاه و انقراض سلسله قاجار شوند [۵]. عده‌ای از اصناف تبریز به ترغیب فرمانده ارتش تظاهراتی در بازار ترتیب دادند و با مخبره تلگرافی به تهران تهدید کردند که آذربایجان از ایران «جدا می‌شود» مگر آن که مجلس رضا پهلوی را جایگزین احمدشاه سازد [۱۶].

سرانجام مجلس پنجم که اینک اکثریت آن در دست هواداران رضاشاه بود در جلسه مورخ نهم آبان‌ماه ۱۳۰۴ با تصویب ماده واحده‌ای «انقراض سلطنت قاجاریه را اعلام و حکومت موقتی را در حدود قانون اساسی و قوانین موضوعه مملکتی به شخص آقای رضاخان پهلوی» واگذار نمود. سیدحسن تقی‌زاده، میرزااحسین علایی، دکتر محمد مصدق، سیدحسن مدرس و یحیی دولت‌آبادی با این ماده واحده مخالفت کردند؛ اما مخالفت آن‌ها راه به جایی نبرد [۵].

به دنبال واگذاری حکومت موقت به رضاخان تا برگزاری مجلس مؤسسان، تلگراف‌های زیادی برای عرض تبریک خطاب به رضاخان فرستاده شد. تعدادی از این تلگراف‌ها نیز از سوی علمای سراسر کشور بود که اظهار خوش‌بینی به فرد رضاخان داشتند [۵]. در میان تلگراف‌های تبریک به رضاخان نام‌هایی تحت عنوان نمایندگان علما و روحانیون اقصی نقاط کشور به چشم می‌خورد. برای نمونه از جمله این روحانیون می‌توان به رئیس‌العلمای شیرازی، آیت‌الله شیخ مرتضی آشتیانی غروی و محمدرضا زنجانی اشاره کرد [۱۸]. امیرطهماسب در کتابش با عنوان تاریخ شاهنشاهی اعلیحضرت رضاشاه کبیر تعداد زیادی از این تلگراف‌ها را آورده است. برای مثال در تلگراف منسوب به محمدرضا زنجانی می‌خوانیم:



بسم الله الرحمن الرحيم

مقام منیع اعلی حضرت پهلوی

معروض می‌دارد بر اتمام نعمت و تعلق رضا بنصرت اسلام و مسلمین بوجود همایونی. باقتضای کلام مجید
(الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت نعمتی و رضیت لکم الاسلام دیناً)^۱ تشکر نموده و بدعای دوام نعمت
غیرمترقبه مشغول [۱۸].

داعی محمدرضا زنجانی

در این تلگراف، زنجانی با آوردن آیه ۳ سورة مائده، واقعه غدیر خم را به ذهن متبادر می‌سازد. همین نکته ثابت می‌کند
رضاخان در نظر روحانیون آن دوره از احترام قابل ملاحظه‌ای برخوردار بوده است و از جانب او خطری متوجه اسلام و مسلمین
نخواهد بود.

به محض اینکه نمایندگان لایحه انقراض قاجار و تفویض قدرت به رضا پهلوی^۲ را از تصویب گذراندند، رضاخان فروش
مشروبات الکلی را ممنوع ساخت، قیمت نان را کاهش داد، قمار را غیرقانونی کرد، به زنان سفارش کرد که «شرافت ملی» را
حفظ کنند و قول داد موازین اخلاقی را ترویج دهد. وی همچنین اعلام کرد که دو هدف زندگی‌اش تأمین آرامش مردم و
اجرای قوانین شرع مقدس است [۱۶].

در مجلس مؤسسان نیز تعدادی از علمای تهران و سایر شهرستان‌ها حضور داشتند. در واقع بیش از یک سوم از نمایندگان
روحانی بودند که از جمله سیدابوالقاسم کاشانی، آیت‌الله زاده شیرازی، شیخ محمدعلی تهرانی، شیخ حسین یزدی، میرزاهاشم
آشتیانی، سیدمحمد بهبهانی، حاج امام جمعه خوئی، حاج آقا جمال اصفهانی، شیخ الاسلام ملایری، آیت‌الله زاده خراسانی،
سیدعبدالوهاب صالح، قائم مقام‌الملک رفیع به نمایندگی انتخاب شدند [۱۸] و [۳] نقل در [۵].

۴-۴. روحانیت پس از به سلطنت رسیدن رضاشاه

مراسم تاج‌گذاری رضاشاه در ۱۵ اردیبهشت ۱۳۰۵ برگزار شد. در این مراسم نیز از تعدادی از علما دعوت به عمل آمد. در
این روز خطبه سلطنت توسط امام جمعه تهران خوانده شد. او با قرائت آیه ۹ سورة «ص» موضوع عدالت پادشاهان را مورد
تأکید قرار داد و از سوی جامعه روحانیت ضمن عرض تبریک از رضاشاه استدعا نمود که بیش از پیش در حفظ اساس دین
و مقام روحانیت توجه مخصوص نماید که موجب تشکر عموم ایرانیان و بقای سلطنت آن دودمان خواهد بود [۱۶].
مکی می‌نویسد: «رضاشاه» در بدو جلوس به سلطنت هم در این زمینه [مذهبی] از هر نوع اقدام ریاکارانه خودداری
نمی‌کرد و مخصوصاً به وسیله جراید منعکس می‌نمود که همه بدانند که او پایبند دین و مذهب شیعه می‌باشد» [۱۹].
اما این شرایط نمی‌توانست پایدار بماند. حکومت رضاشاه خیلی زود با اجرای قانون سربازی اجباری با روحانیون به مشکل
خورد. اعتراضات از مهر ۱۳۰۶ آغاز شد و تا آذرماه ادامه یافت. رهبر آن نیز روحانیون اصفهان و شیراز بودند که از حمایت
اصناف و بازاری‌های دو شهر برخوردار بودند [۲۰].

۱. آیه ۳ سورة مائده



در اصفهان آیت‌الله حاج آقا نورالله اصفهانی در پاسخ به درخواست مردم شهر پذیرفت که به شهر مقدس قم برود و در آنجا بست بنشیند و از آنجا مبارزه‌ای را علیه خدمت اجباری رهبری کند. بدین‌سان آیت‌الله اصفهانی و چند روحانی دیگر از جمله آیت‌الله میرزا حسین فشارکی از دیگر روحانیون ارشد اصفهان در قم ساکن شدند و در آنجا نمایندگان روحانی دیگری از تهران و بسیاری از شهرستان‌ها از جمله شیراز، همدان، مشهد، تبریز و نجف به آن‌ها پیوستند. اما علمایی که در قم به آیت‌الله اصفهانی پیوستند، به جز یکی دو استثناء، اشخاص بسیار کم‌اهمیتی بودند و این امر موضع او را تضعیف کرد. اما مانع اصلی این جنبش ناکامی‌اش در جلب حمایت نهاد روحانیت قم بود. اصفهانی‌ها و شیرازی‌ها امید داشتند مهم‌ترین روحانی ساکن قم، آیت‌الله شیخ عبدالکریم حائری را قانع کنند که در این مبارزه نقشی فعال به عهده گیرد. اما حائری که پیشینه‌اش حاکی از عدم دخالت در امور سیاسی بود علناً بی‌طرفی‌اش را اعلام کرد [۲۰].

حکومت رضاشاه ابتدا تمایل نداشت که با علمای مهاجر وارد مذاکره شود و اهمیتی به حرکت آنان نمی‌داد. اما با طولانی‌تر شدن مدت آن و وسیع‌تر شدن مهاجرت روحانیون از شهرهای مختلف به قم رضاشاه احساس خطر کرد [۲۱]. سرانجام پس از ردوبدل شدن تلگراف‌هایی بین مهاجران قم و دولت، مجلس و شاه، رضاشاه دستور داد مخبرالسلطنه هدایت نخست‌وزیر، تیمورتاش وزیر دربار، امام جمعه تهران و ظهیرالاسلام برای گفت‌وگو با علما به قم بروند [۲۲]. از جمله درخواست‌های علمای بست‌نشین اجرای اصل دوم متمم قانون اساسی مشروطه بود که به موجب آن می‌بایست کمیته‌ای متشکل از ۵ مجتهد بر کلیه مصوبات مجلس نظارت داشته باشند تا قانونی خلاف «قواعد مقدسه اسلام» تصویب نشود [۲۳]. مخبرالسلطنه که این حادثه را روایت کرده است در خصوص حضور علمای طراز اول در مجلس می‌نویسد: «صلح شد به اینکه مقام علمای خمسه در مجلس محفوظ باشد که مدرس یکی از ایشان شد. اتفاق کامل مجال نداد که چهار نفر دیگر معین شوند» [۲۱].

پس از آن قرار شد که دولت لایحه‌ای را به این منظور تهیه و به مجلس تقدیم کند؛ اما قبل از اینکه لایحه مذکور در مجلس طرح شود در دی‌ماه ۱۳۰۶ حاج آقا نورالله درگذشت [۲۲]. این واقعه جنبش را بی‌رهبر کرد و نفوذ سایر علما بر مردم را نیز در کل تضعیف کرد. مرگ آیت‌الله اصفهانی در سطحی وسیع موجب تضعیف روحیه مردم معترض شد. تصویر کلی، پیروزی دولت بود؛ در حالی که علما چندان وجهه‌ای به دست نیاوردند و عموم مردم باور داشتند که توافق با دولت به اندازه کاغذ توافقی‌نامه نیز ارزش ندارد [۲۰]. علما به‌خصوص در مردادماه ۱۳۰۶ تحریک شدند؛ زیرا در آن تاریخ تیمورتاش و سایر پیشگامان سکولارسازی حزب ایران نو را تشکیل دادند که عضویت در آن برای کسانی که کلاه پهلوی بر سر نمی‌گذاشتند ممکن نبود و هدف این تبصره روحانیون بودند [۲۰].

در اواخر سال ۱۳۰۷ قانونی از تصویب مجلس گذشت که تمامی اتباع ذکور ایران مکلف شدند ملبس به لباس متحدالشکل شوند. در نتیجه روحانیون نیز می‌بایست لباس روحانیت را کنار می‌گذاشتند مگر اینکه از مراجع تقلید وقت اجازه‌نامه اجتهاد داشته باشند [۴].

به رغم همه این سیاست‌های ضد مذهبی، رهبران دینی همچنان بر موضع ارشادی و مدارا با رضاشاه تأکید داشته و رفع سوء تفاهم‌ها و ایجاد همدلی بین روحانیت و سلطنت را تنها راه ممکن می‌دانستند. همانند نائینی، سیدابوالحسن اصفهانی در نجف و شیخ عبدالکریم حائری یزدی در قم نیز بر این باور بودند که نباید از شاه دور شد و باید او را نسبت به منافع همراهی با علما آگاه و با او مدارا کرد [۱۲].

اما این «موضع ارشادی» و شیوه مدارا با رضاشاه نتیجه عکس داد. رضاشاه که موضع خود را قوی‌تر می‌دید دست به اقدامات بیشتری برای کاهش نفوذ روحانیون و سکولارکردن هرچه بیشتر ایران زد. اقداماتی چون: تغییر لباس، تغییرات در سیستم قضایی، جواز عمامه، تأسیس سازمان اوقاف، خدمت نظام وظیفه اجباری، کشف حجاب و تأسیس سازمان پرورش افکار.



از سوی دیگر اقدامات رضاشاه به منظور کاهش قدرت و نفوذ علما و روحانیون بود، اما به باور زیرینسکی این موضوع به کاهش نفوذ روحانیون نینجامید. زیرینسکی می‌نویسد:

«تناقض اینجاست که این تضعیف و کوتاه کردن دست [روحانیون]، زمینه را برای تقویت و بالارفتن حیثیت و اعتبار علما فراهم ساخت. هر قدر آنان بیشتر ثروت و قدرت خود را از دست دادند نفوذشان در میان عامه مردم بیشتر شد ... از آنجا که رژیم مسیر غرب‌گرایی را می‌پیمود و تماس خود را با ایرانیان ساده و معمولی از دست داد، بخش روزافزونی از مردم رفته‌رفته به این نتیجه رسیدند که روحانیت منبع جایگزین رهبری مشروع است. «شهادت» روحانیونی مانند مدرس به دست دولت این گرایش را تقویت کرد [۱۵].»

اما حتی اگر بپذیریم که مجموعه این اقدامات نتیجه عکس داد و نفوذ روحانیت را در جامعه نکاست، از این حقیقت گریزی نیست که نفوذ روحانیت در سیاست ایران در این دوره به شدت کاهش یافت.

۵. نتیجه‌گیری

روحانیون شیعه در جنبش مشروطه ایران با دست زدن به ائتلاف با ترقی‌خواهان منورالفکر به استبداد شاهان قاجار پایان دادند. روحانیون در این مقطع نقش رهبری و برانگیختن توده مردم را برعهده داشتند. اما نابه‌سامانی‌هایی که به ویژه در دهه ۱۲۹۰ در کشور پدید آمد موجب دلسردی بسیاری از روحانیون از مشروطه گردید. اینک مشروطه نه تنها نتوانسته بود اهداف بنیانش مبنی بر آزادی، رفاه و عدالت را اجرا کند، بلکه موجب پیدایش قدرت‌های مرکزگرایز، ناامنی، گسترش فقر، کاهش تجارت و ... شده بود.

در این اثنا وقوع کودتای ۱۲۹۹ و در پی آن سرکوب قدرت‌های محلی سرکش توسط رضاخان سردار سپه و بهبود نسبی در اوضاع کشور موجب افزایش محبوبیت رضاخان شد. او که در ابتدای امر همدلی بسیاری با مذهب‌یون و روحانیون از خود نشان می‌داد در جلب اعتماد روحانیت موفق عمل کرد. نتیجه آن شد که روحانیت به استثنای ماجرای جمهوری‌خواهی، از صعود رضاخان به قدرت و حتی برتخت نشستن او حمایت کند یا دست کم مخالفتی نشان ندهد. اما رضاخان همین که بدل به رضاشاه شد دست به مجموعه اقداماتی زد که قدرت و نفوذ روحانیون در سیاست و جامعه ایران را کاهش داد. مشی اکثریت رهبران روحانی در این دوره مانند میرزای نائینی «مدار» و «ارشاد» حکومت بود و کم بودند روحانیونی چون حاج‌آقا نورالله اصفهانی و سیدحسن مدرس که مقاومتی جدی علیه اقدامات ضد مذهبی رضاشاه صورت دهند. نتیجه کاهش نفوذ روحانیون و غیبت آنان در صحنه سیاسی کشور از یک سو و حفظ و افزایش نفوذ اجتماعی آنان در بین توده‌های مردم از سوی دیگر بود.

مراجع

- کدی، ن. ر. (۱۳۵۸)، *تحریم تنباکو در ایران*. ترجمه شاهرخ قائم‌مقامی. چاپ دوم، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
- اسماعیلی، ع. (۱۳۷۵)، «اسنادی درباره نهضت و مهاجرت علمای اصفهان به قم (۱۳۰۶ ه. ش)». گنجینه اسناد، ۶ (۳ و ۴): ۷۷-۷.



۱. فلاح توت‌کار ح. و پرویش، م. (۱۳۸۹)، «رضاخان و تلاش برای جلب اعتماد روحانیت». ۵ (۱۶): ۸۸-۱۰۸.
<https://sid.ir/paper/184857/fa>
۲. پورآرین، ف. شعبانی، ر. رازنهان، م. ح. و رجبی، ع. (۱۳۹۵)، «دولت پهلوی اول (رضاشاه) و تحدید علمای دینی»، فصلنامه علمی پژوهشی تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی، ۷ (۲۲): بهار: ۷۵-۹۴.
۳. پرویش، م. (۱۴۰۰)، «علما و انقراض قاجاریه. مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی»،
<https://psri.ir/?id=k92ptklp>
۴. آجودانی، م. (۱۴۰۳)، *مشروطه ایرانی*. چاپ هفدهم، تهران: اختران.
۵. آجودانی، ل. (۱۳۹۱)، *اندیشه‌های سیاسی در عصر مشروطیت ایران*. چاپ اول، تهران: علم.
۶. هزاوه‌ای، س. م. و زیرکی حیدری، ع. (۱۳۹۲)، «همگرایی و واگرایی گفتمان‌های روحانیت مشروطه‌خواه و روشن‌فکری از مشروطه تا انقلاب اسلامی». پژوهشنامه انقلاب اسلامی، ۳ (۷): ۶۳-۸۲.
۷. حائری، ع. (۱۳۶۴)، *تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق*. چاپ دوم، تهران: امیرکبیر.
۸. کسروی، ا. (۱۳۷۰)، *تاریخ مشروطه ایران*. چاپ شانزدهم، تهران: امیرکبیر.
۹. رهبری، م. (۱۳۷۸)، «روحانیت، انقلاب مشروطه و ستیز میان سنت و تجدد». دانش سیاسی، شماره ۱: ۹۵-۱۲۲.
۱۰. فیرحی، د. (۱۳۹۰)، *فقه و سیاست در ایران معاصر*، (جلد ۱). چاپ اول، تهران: نی.
۱۱. بیابان‌نورد سروسستانی، ع.، اشرفی، ا.، بخشایشی‌اردستانی، ا. و درخشه، ج. (۱۳۹۸)، «تعامل نظریه و عمل سیاسی در اندیشه سیاسی شیعه و نقش آن در تحولات پهلوی اول. رهیافت انقلاب اسلامی»، ۴۷ (۱۳): ۶۳-۸۶.
۱۲. کدی، ن. ر. (۱۴۰۳)، *ایران دوران قاجار و برآمدن رضاخان*. ترجمه مهدی حقیقت‌خواه. چاپ هشتم، تهران: ققنوس.
۱۳. کرونین، ا. (۱۳۸۳)، (ویراستار). *رضاشاه و شکل‌گیری ایران نوین*. ترجمه مرتضی ثاقب‌فر. چاپ اول، تهران: جامی.
۱۴. آبراهامیان، ی. (۱۳۸۳)، *ایران بین دو انقلاب*. ترجمه کاظم فیروزمند، حسن شمس‌آوری و محسن مدیرشانه‌چی. چاپ هشتم، تهران: مرکز.
۱۵. میلانی، ع. (۱۳۹۲)، *نگاهی به شاه*. چاپ اول، تورنتو: پرشین سیرکل.
۱۶. امیرطهماسبی، ع. (۲۵۲۳)، *تاریخ شاهنشاهی اعلیحضرت رضاشاه کبیر*. چاپ دوم، تهران: دانشگاه تهران.
۱۷. مکی، ج. (۱۳۶۲)، *تاریخ بیست‌ساله ایران*، (جلد ۴). چاپ اول، تهران: انتشارات علمی.
۱۸. کرونین، ا. (۱۳۹۰)، «اصلاحات از بالا، مقاومت از پایین: مخالفان نظم نوین در ایران، ۱۹۲۷ تا ۱۹۲۹». در: اتابکی، ت. (ویراستار). *دولت و فرودستان فراز و فرود تجدد آمرانه در ترکیه و ایران*. ترجمه آرش عزیزی. چاپ اول، تهران: ققنوس.
۱۹. نیکوبرش، ف. (۱۴۰۲)، *بررسی عملکرد سیاسی آیت‌الله عبدالکریم حائری یزدی (از سال ۱۳۰۱ تا سال ۱۳۱۵ ه.ش)*. چاپ اول، تهران: شرکت چاپ و نشر بین‌الملل.
۲۰. ملائی توانی، ع. بیگی‌زاده، م. (۱۳۹۷)، «بازخوانی مواضع آیت‌الله سیدابوالحسن اصفهانی در برابر اصل دوم متمم قانون اساسی مشروطه. مطالعات تاریخ اسلام»، ۱۰ (۳۶): ۱۳۳-۱۵۹.
<https://sid.ir/paper/fa221265>
۲۱. متمم قانون اساسی مشروطه <https://rc.majlis.ir/fa/law/show/133414>